

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در صورت اولی و ثانیه بود که صورت اولی این بود که هم دلیل واجب اطلاق دارد و هم دلیل جزء و شرط. و صورت ثانیه این بود که دلیل واجب اطلاق ندارد ولی دلیل جزء و شرط اطلاق دارد. که فرمودند در هر دو صورت ما باید به دلیل جزء و شرط که اطلاق دارد عمل کنیم و آن واجب اگر اطلاق دارد تقیید کنیم آن‌جا هم که اطلاق اصلاً ندارد که خب هیچی؛ این مستند ما باید باشد. و در نتیجه این است که آن عمل باطل است و باید اعاده بشود در وقت، اگر خارج از وقت است قضا مثلاً بشود. خب این استدلال مواجه شد این فرمایش با این‌که ما حدیث رفع داریم و حدیث رفع به بیانی که گذشت برمی‌دارد این جزئیت را در حال نسیان، چون حاکم است بر آن. پس بنابراین در حال نسیان این جزء یا این شرط این جزئیت نداشته، پس عمل فاقد جزء و شرط نمی‌شود. بله فاقد جزء و شرط است در حال ذکر می‌شود نه در حال خودش. پس عمل صحیح است و نه اعاده می‌خواهد و نه قضا.

برای تمسک به حدیث رفع خب موانعی و مشکلاتی ذکر فرمودند که سه‌تای آن یا چهارتای آن را در جلسه‌ی قبل عرض کردیم، محقق خوئی دوتا فرمودند، محقق شهید صدر هم فرمودند؛ حالا بعض تقاریب دیگر هم برای عدم امکان تمسک وجود دارد که بعضی را ذکر می‌کنیم بقیه‌اش هم دیگر حالا به مراجعه به کلمات هم ماذکرنا روشن می‌شود. یکی فرمایشی است که منسوب به محقق نائینی قدس سره هست. که ایشان فرمودند که خب حدیث رفع چیزی را برمی‌دارد از صفحه‌ی وجود، حالا چیزی که در صفحه‌ی وجود موجود است یا لااقل اقتضای وجوب دارد این حدیث رفع این را برمی‌دارد؛ اما چیزی که معدوم هست معنا ندارد حدیث رفع بگوید ما این را برداشتیم، معدوم را بگوید و منسی معدوم است، نیاورده. اگر بگویید که خب نه شاید معنایش این است که جزئیت آن را برداشتند، ایشان می‌فرماید که بحث ما در جایی نیست که جزئیت فراموش شده، بحث ما در جای است که جزء فراموش شده آوردن آن، این، اما اگر جزئیت را کسی فراموش کرده باشد آن رفع ما لا یعلمون است، چون جاهل است در کسی که این حکم شرع را فراموش کرده ولو قبلاً می‌دانسته الان فراموش کرده این جاهل است، رفع ما لا یعلمون آن را می‌گیرد. رفع النسیان مال جایی است که یک کاری را فراموش می‌کند در خارج بیاورد. اما رفع ما لا یعلمون مال جایی است که یک حکمی را فراموش می‌کند، ببخشید نمی‌داند جاهل است.

س: یعنی نسیان حکمی تصویر نمی‌کند دیگر؟

ج: حالا اگر هم تصویر بشود، چرا تصویر می‌کند ولی می‌گوید این مشمول رفع ما لا یعملون است ...

س: نسیان حکمی؟

ج: بله، چون چهل است درحقیقت ...

س: ولو مرکب است.

ج: بله، ولو یک خصوصیت هم دارد نسیان، اما هر منسی‌ای یعنی حکم منسی مصداق ما لا یعملون هم هست.

خب این فرمایش منسوب به ایشان در فوائد الاصول نقل شده که فرمودند. عرض می‌کنیم به این‌که دوتا جواب حالا یا چند جواب شاید بشود به این فرمایش داد، یکی این‌که رفع النسیان فرموده، ظاهر نسیان خود معنای خودش هست و آن معنای مصدری‌اش است یا مصدری‌اش هست و این امر موجودی است. نسیان سبب می‌شود یک امر موجودی است. این نسیان که امر موجود هست که حالت نفسانی است این سبب می‌شود یک چیزی در خارج موجود نمی‌شود یا موجود می‌شود. آخر این نسیان سبب می‌شود یک چیزی را بیاورد، یعنی بناء آن بر این بوده که فلان چیز را نیاورد فراموش می‌کند می‌آورد ...

س: خود نسیان را می‌گویید امر وجودی است ...

ج: بله خود نسیان امر وجودی است یا نمی‌دانم نسیان را برداشته مثل خطا، خطا امر وجودی است ...

س: یعنی به نظر عرفی حتماً می‌فرمایید دیگر ...

ج: بله؟

س: به نظر عرفی می‌فرمایید امر وجودی است و الا که امر عدمی است دیگر چهل است دیگر ...

ج: چهل هم امر وجودی است، یعنی خلّو صفحه‌ی نفس

س: عدم العلم دیگر همان ...

ج: خلّو صفحه‌ی نفس است، این امر

س: خلّو هم یعنی همان عدم ...

ج: آن هم همین است، آن هم خلّو صفحه‌ی نفس هست به‌جوری که توجه به این خلّو ندارد مثل چهل مرکب.

س: این مگر چهل عدم العلم نیست؟

ج: معلوم نیست، چهل هم یعنی خلّو است ...

س: به نظر عرفی من موافق هستم فرمایش‌تان از نظر عرفی بگوییم نسیان امر وجودی است ولی بالدقه نسیان یک امر عدمی است دیگر ...

س: نسیان و جهل عدم مضاف است، یعنی نسیان شیء موجود، فلذا عدم مضاف حظی از وجود دارد، چون عدم مضاف نسیان این، جهل آن، جهل مطلق و نسیان مطلق عدم مطلق است حظی از وجود ندارد، آن‌ها عدم مضاف و حظی از وجود دارد.

ج: علی‌ای حال حدیث نسبت داده شده به نسیان؛ خب اگر شما اگر حرف شماها باشد که می‌فرمایید یک چیز امر عدمی است، خب آقای نائینی می‌گوید به نسیان نسبت داده شده، شما چی می‌گویید باید وجود داشته باشد؟

س: نه من کار به فرمایش ایشان ندارم کلی حرف می‌زنم ...

س: ما مؤید آقای نائینی بودیم، مؤید آقای نائینی هستیم که مؤید حضرتعالی هستیم که می‌فرمایید یک امر وجودی است، به چه معنا مثل امر وجودی است؟ بعد عرف هم همین را یعرفه و درکش می‌کند؟ این است که این‌ها ...

ج: حالا بنده که عرض می‌کنم غیر از فرمایش شما هست، شما می‌گویید عدم مضاف است، عدم مضاف له حظ من الوجود ...

س: ...؟ نسیان عدم مضاف است، رفع نسیان چی؟ نسیان مطلقه

ج: ولی مرحوم امام فرمودند این‌ها حرف‌های شاعرانه است، عدم ...

س: عدم عدم است دیگر ...

س: عدم مضاف حرف شاعرانه هست؟

ج: بله حظی از وجود ندارد. مضاف‌الیه وجود دارد اما عدم او که معنا ندارد، عدم عدم است ...

س: این حرف شاعرانه است؟

ج: بله.

س: فلاسفه این حرف را می‌زنند ...

ج: همان به همان‌ها دارد می‌گوید، فلاسفه گاهی یهو به حرف شاعرانه می‌افتند یک جاهایی ...

س: نه، شاعر از خودش

ج: هرچی که فلاسفه که می‌گویند که درست نیست ...

س: حرف فلاسفه را قبول ندارند یک حرفی ...

ج: نه قبول ندارند ایشان همین است، همه‌ی فلاسفه که نمی‌گویند، بعضی فلاسفه یک حرفی را زدند دوباره ایشان می‌گوید این حرف‌ها غلط است، یعنی چی؟ عدم عدم است دیگر، حظی از وجود دارد. یعنی یک وجود ...

س: یعنی شما فرض کنید که عدم مطلق ...

ج: بین اصل وجود تشکیکی است ...

س: همین است

س: به حمل شایع معدوم است، حاج آقا همین فرمایش ...

ج: هنوز هیچی نگفتم شروع شد ...

س: به حمل شایع معدوم است، آن که شما می‌گویید تصورش به حمل اولی فایده ندارد، به حمل شایع معدوم است. عدم اضافه هم به حمل شایع معدوم است.

ج: که حظی از وجود دارد یعنی مرتبه‌ای از وجود را واقعاً دارد؟ تشکیکی است آخر وجود دیگر. این که نیست دیگر حالا ...

علی‌ای حال اگر گفتیم نسیان یک امر وجودی است، یک حالت نفسانی است که هم خلّو صفحه‌ی نفس باشد...

س: حاج آقا این خلّو صفحه‌ی نفس را توضیح می‌دهید؟ آخر آن کلمه‌ی خلّو و عدم، خلّو و عدم چه فرقی دارند؟

س: ...؟ خلّو یعنی عدم، خلّو صفحه‌ی نفس را بگویید وجود این حرف شاعرانه‌تر است از آن حرف آقایانی که می‌گویند عدم مضاف حظی از وجود دارد. این که می‌گویید خلّو، جعل و خلّو و عدم و ...؟ عدم است دیگر. من اگر این حرف را ننزید چطور وجودی‌اش می‌کنید؟ نسیان را چطور وجودی‌اش می‌کنید؟

س: نه حاج آقا می‌گویم توضیح بدهید ...

س: نسیان مطلق که جعل، حالا نسیان مطلق که معنی ندارد چون نسیان همیشه باید مضاف باشد. ناسی همیشه ناسی یک شیء خارجی است، مفهوم آن متضایفین است کأنّ؛ باید یک مضافه‌الیه داشته باشد تا معنا بدهد. اما جعل، جاهل مطلق که می‌گویید خلّو نفس آن مطلقاً هیچی نیست این را چه جور ...؟ تفسیر به وجود می‌کنید؟ جعل به معنی عدم العلم است دیگر، جعل که ملکه که نیست که بگوییم از باب ملکه و از عدم باشد از باب نقیضین است

س: حاج آقا الان آن خلّو صفحه‌ی نفس را توضیح بدهید، چون عدم را ما می‌گوییم شما می‌گویید خلّو؛ چه فرقی دارد عدم و خلّو. چون عدم را ما عرض می‌کنیم شما می‌فرمایید نه می‌فرمایید خلّو صفحه‌ی نفس. این را عرض می‌کنیم توضیحی اگر بفرمایید، یعنی چی؟ مراد

ج: توضیح واضح‌تر چه جور بدهم؟ من بلد نیستم

س: آخر ما می‌گوییم عدم شما می‌گویید خلّو، عدم با خلّو چه فرقی دارد؟

ج: نه ملازم با عدم است،

س: آخر خلّو یعنی یک امر وجودی است خلّو

ج: یعنی عنوان وجودی است، بله عنوان وجودی است ملازم با عدم است.

یا این که بگویند نسیان یعنی مستوریت، یعنی یک چیزی هست در نفس علم داشته به آن، پرده روی آن آمده مستور است. مثلاً حالت غفلت آمده روی آن، مستور شده، مستوریت یک امر وجودی است.

س: آقا به نظرم عرفی بگویم کار را آسان تر ...

ج: بله؟

س: عرض می‌کنم به نظرم عرفی بگویم هم درست تر است هم واضح تر است. یعنی نظر عرفی نسیان یک امر وجودی است. این جا هم به انظار عرفی باید نگاه بشود...

ج: ما که عرفی را هم می‌گوییم، نمی‌گوییم عرفی نیست ...

س: آخر نیاز نیست این ها را بخواهیم

س: ...؟ جوابش را دادید خودتان به حمل شایع که نسیان نسیان است دیگر، به حمل شایع نسیان نسیان است، آن تصور نسیان امر وجودی به ...

ج: نه نه واقع النسیان نه این که مفهوم نسیان، ولی مفهوم عدم هم وجودی است ...

س: نه چي نسیان؟

س: خلّو

ج: واقع النسیان...

س: خب واقع النسیان، واقع النسیان دست به عرف بدهی می‌گوید نسیان یعنی من یک چیزی دارم توی صفحه‌ی نفس‌ام که نسیان است

س: عرفی که قطعاً همین‌طور است ...

س: ...؟ یا نه عرف بعد التذکر می‌گوید من آن وقت ناسی بودم؛ این حالتی که بعد التذکر می‌فهمد می‌گوید ناسی و الا ناسی خالی النفس است نفس‌اش خالی است از هیچ است از چیزی ...

ج: نه نه

س: نه عرفی نیست ...

س: این عرف دیگر واقعاً

ج: گاهی یک عناوین وجودیه ملازم با عناوین عدم، مثل عدالت، عدالت یعنی گناه نکردن، عدالت وجودی است یا عدمی است؟

س: قطعاً وجودی است ...

ج: خب یعنی گناه نکرده، یعنی دروغ نگفته، غیبت نکرده ...

س: به معنای تروک می‌گیری؟ به عنوان یک عنوان می‌گیری؟ چی می‌گیری؟ ...

ج: ملازم هست با آن ولی حالا می‌گویم رفع النسیان می‌گوید نسیان را برداشتم، یعنی این چیزی که شما اسم آن را می‌گذارید نسیان کأنّ این نیست. لازمه‌ی نبودن این یعنی منسی را آوردی.

این اولاً، ثانیاً می‌گویم که منسی را که بردارند حالا فرض کنید نسیان به معنی منسی باشد، مقصود این است که واقعاً این منسی یعنی چی؟ یعنی به آن چیزی می‌خورد که در صفحه‌ی وجود است؟ یعنی بعد از وجود یافتن آن شارع برمی‌دارد؟ پس این که نمی‌شود گفت؛ پس یعنی چیزی که مقتضی برای وجود به یک نحوی داشته، این چیزی که مقتضی برای وجود به نحوی داشته این صلاحیت به رفع دارد که بگویم آن را برداشته. به لحاظ این که مقتضی وجود داشته. این جا هم به لحاظ این که این قبلاً می‌دانسته این واجب است پس به خاطر آن علمش مقتضی وجود داشته فراموشش کرده. پس اقتضاء وجوب را دارد حتی بهتر از آن جاهایی است که رفع ما لا یعلمون که اصلاً جاهل است و غافل بوده و این‌ها. چون قبلاً می‌دانسته فراموشش کرده، پس اقتضای وجود بوده بنابراین هیچ مشکلی ندارد حدیث رفع بخواند شاملش بشود.

س: رفع المنسی پس جمع‌بندی‌اش چی شد؟ اگر رفع المنسی باشد ...

ج: منسی باشد می‌گویم که بله، سؤال می‌کنیم می‌گویم حضرتعالی که می‌فرمایید باید از صفحه‌ی وجود برمی‌دارد یعنی موجود بالفعل را می‌خواهد بردارد؟ این که نمی‌توانید بفرمایید. پس باید بگوید چیزی که اقتضای وجود داشته ...

س: آن وقت اثر چی؟ اثر ...

ج: حالا حالا. پس آن منسی را برداشتند، مقصود از این منسی برداشتن این نیست یعنی چی؟ حالا به همان تقریب‌هایی که دیگر در استدلال گفته می‌شود. پس بنابراین اسناد رفع مشکلی ندارد به خاطر این که این جا اقتضای وجود بوده. شما اگر اشکالی می‌خواهید بفرمایید باید به آن تقریب‌ها اشکال بفرمایید. این جا این هست.

اشکال دیگری که در مقام ... یعنی این را هم پس می‌شود این جوری جواب داد. فرمایش دیگری که در مقام فرموده شده این است که اصلاً جزئیت و شرطیت و این‌ها نه مجعول مباشری است، نه مجعول غیر مباشری است، این‌ها اصلاً عباراتی است که ما به کار می‌بریم. آن که شارع قرار می‌دهد تکلیف به این‌ها هست که این‌ها را بیاور. آن‌ها اصلاً یک انتزاعاتی است که ما می‌کنیم درواقع. آن‌ها خودش جعل به آن‌ها تعلق نمی‌گیرد لا بالواسطه لا مع الواسطه هیچی. یعنی شارع هم در مقام این نیست که اصلاً بخواهد بگوید من جزئیت را می‌خواهم قانون قرار بدهم منتها به این که امر را حالا راهش این است که امر را بیاورم روی مرکب تا آن خلق بشود. نه اصلاً به این‌ها چیز ندارد، او می‌خواهد امر را به این امور چیده شده کنار هم می‌کند می‌گوید این‌ها را بیاور. پس ما باید حدیث رفع را ببریم روی تکلیف، روی خود تکلیف، به جزئیت و فلان و این حرف‌ها نیست روی خود تکلیف. خب وقتی روی خود تکلیف بردیم در وقت وقتی که استیعاب عصیان نباشد تکلیف را چرا برداریم؟ خب تکلیف مال صرف الوجود است می‌گوید این را بیاور، حالا شما در یک جزء وقتی فراموش کردی یک جور دیگر آوردی، عرف این جا از این نمی‌فهمد که در

این صورت شما وظیفه‌ای نداری. مثلاً مثال می‌زنند می‌گویند اگر یک مولایی به نوکرش گفت که فلان غذایی که مشتمل است مثلاً یک آبگوشتی که مشتمل قنبد من می‌گویم آن را پیز، خب قنبد خیلی خواص دارد و سابقاً خیلی... میوه‌ی قم هم هست، یک آبگوشت مشتمل بر قنبد پیز. حالا این فراموش کرده، قبلاً هم به او گفته بود که اگر چیزی را فراموش کردی، مضطر شدی، مکره علیه شدی من این‌ها را برداشتم، این‌ها را هم به او گفته بود...

س: حالا اگر توی بازه‌ای از زمان ...

ج: قبلاً به او گفته بود، هم به او گفته بود آبگوشت با قنبد، آبگوشتی که قنبد توی آن کرده باشی پیز، هم به او گفته بود آن قبلاً یک وقتی که اگر یک چیزی فراموش کردی، اضطراب پیدا کردی، مورد اکراه واقع شدی من برداشتم، حالا این نوکر آمد آبگوشت درست کرد یادش رفت قنبد در آن بکند، ساعت دو بعدازظهر است، حالا مولا هم مسافرت است تا بیاید پنج بعدازظهر است. این‌جا به‌خاطر آن حرف می‌آید می‌گوید خب بله دیگر این آبگوشت همانی است که مولا می‌خواهد دیگر، چون گفته من رُفع النسیان، ما اضطروا الیه فلان، من یادم رفته، این دیگر همان مطلوب شارع است، مطلوب مولا هست یا نه که خودش را ملزم بداند برود آبگوشت درست کند که قنبد در آن باشد یا در همان آبگوشت قنبد می‌ریزد یک چندتا جوش دیگر بخورد؟ کدام است؟ عرف این‌جا نمی‌گوید که آن حرف رُفع النسیان یعنی این‌که الان تو، مثل چی می‌ماند؟ مثل اکراه می‌ماند، الان کسی اول وقت، یک کسی می‌گوید حق نداری، یک کسی ایستاده این‌جا می‌گوید اگر سوره بخوانی من تو را می‌کشم، الان می‌تواند نماز بی‌سوره بخواند؟ بگوید خب رفع ما استکرها علیه یا سوره وجوبش برداشته شد یا جزئیت آن برداشته شد؟ کدام عرفی این‌جا می‌گوید؟ کدام فهم فقهی‌ای این‌جا می‌گوید اول وقت، رفع ما استکرها علیه این برداشته می‌شود پس برو نماز این‌جوری بخوان؟

س: در فرض علم به این‌که برطرف می‌شود.

ج: بله حالا همین الان می‌گذارد می‌رود این دیگر حالا.

و بعد می‌فرمایند که و مما یشهد علی ذلک که مواردی است که در فقه مثلاً معهود نیست که فقهاء به حدیث رفع تمسک کرده باشند یا ما بگویم مثلاً می‌شود تمسک کرد و بگویم عمل درست است. مثلاً در باب عبود و ایقاعات، اگر یک شرطی را چیزی را فراموش کرد، فرض کنید در عقد انقطاعی آن‌جا باید حتماً مهر ذکر بشود دیگر، فراموش کرد، در این‌جا کدام فقیه فتوا داده که این عقد درست است چون رُفع النسیان می‌گیرد؟ بگویم این عقد درست است، فتوا ندادند به این مسأله. پس بنابراین این هم مانع از تمسک به حدیث رفع در مقام می‌شود، نتیجه این است که عمل باطل است و باید اعاده کند و یا قضا کند.

س: حاج آقا این ثمره‌ی این بحث اطلاق شرطیت و نسیان برای حالت نسیان دوتا حالت داشت، یکی در وقت بود که اداءاً باید انجام بدهد اعاده کند، یکی خارج از وقت بود که اگر بگویم مطلق است شرطیت آن باید قضا بکند درست است؟ بعد کسانی که می‌آیند مانع حدیث رفع را ذکر می‌کنند شما آن بخشی‌اش را جواب می‌دهید که در وقت استیجاب ندارد نسیان. می‌فرمایید که وقتی که کاملاً مثلاً اول وقت ناسی است بعدش ذاکر می‌شود هیچ فقهی نمی‌آید بگوید که چی؟ این‌جا رفع النسیان بر آن صدق کرده؛ دلیلش چی هست؟

دلیلش این است که آن مأموریه ما، طبیعت صلاة با سوره باشد باید منسی باشد و منسی بودن طبیعت مأموریه به نسیان کل الافراد است و چون کل الافراد منسی نشد، بعضش منسی شد پس کل در نهایت منسی نیست بلکه کل و آنّا مای ذکر در وقت متذکر است، تحت دلیل نسیان نمی‌رود. و لذا رُفع النسیان را تطبیق نمی‌دهند به کسی که بعض از احوال وقت را ناسی بوده؛ این درست است. اما اگر بگوییم ثمره بحث ما دوجا است؛ یکی در وقت است، یکی خارج از وقت است. اگر کسی کل زمن را از زوال تا غروب را ناسی بود؛ بعد فهمید، این‌جا صدق که رُفع؟ رُفع النسیان؟ چرا؟ چون طبیعت مأموریه ما توی سوره باشد در کل وقت چون که افرادش منسی بود پس طبیعت هم می‌شود منسی؛ رُفع النسیان هم صدق می‌کند. این‌جا، خب و لذا ثمره قضایی که آقایان می‌خواستند بگویند را ما می‌توانیم با حدیث رفع برداریم که اشکال می‌شود. چه کسی گفته که اطلاق دارد اشتراک؟ نه، رُفع النسیان، خب نمی‌خواهد قضا کنی.

ج: خب بله دیگه، بعضی به خاطر همین تفصیل دادند بین استیعاب....

س: استیعاب و عدم استیعاب، می‌خواهم این را عرض کنم این اشکال حدیث رفع به کل مدعای اطلاق شرط به بعض آن جواب می‌توانی بدهی، به بعض آن نمی‌توانی جواب بدهی.

ج: خب بله، آن هم باید ...، آن بله، آن نسبت به خارج و یعنی استیعاب معنای دیگری

س: به استیعاب نمی‌توانی جواب بدهی و حدیث رفع را تطبیق می‌کنی

ج: حالا می‌شود تطبیق کرد یا نه، اشکال دیگری ممکن است داشته باشد. مثلاً همین قائل به این بیان اخیر که عرض کردم.

س: بعد از وقت هم می‌گوید رُفع صدق نمی‌کند؟

ج: نه، آن هم گفتند نمی‌شود تمسک کرد باز، در محلش گفتیم.

س: در وقتش وجه دارد، خارج وقتش ...

ج: حالا، آن هم، می‌گویم، توجه دارد، می‌گوید آن را هم در محلش گفتیم که به آن هم نمی‌شود تمسک کرد.

خب این هم یک بیان است که این‌جوری بگوییم که رُفع النسیان نیست. ببینید؛ این مبنی بر این است که شما حدیث رفع را چه‌جور معنا می‌کنید. اگر می‌گویید حدیث رفع مثل بلی قد رکعت هست و اگر آن‌جا مولا این‌جوری معنای آن حرفی هم که به نوکرش زده این معنایش این باشد که چیزهایی که من، خواسته‌هایی که من داشتم که مثلاً گفتم قنبد بریز توی این آبگوشت، اگر معنایش این است که اگر فراموش کردی مثل این است که ریختی؛ پیش من،

س: ولو در بازه‌ای از زمان.

ج: بله، اگر معنایش این باشد.

س: آخه رُفع النسیان صدق نمی‌کند. نسیان نسیان

ج: نه، آن بیان آخر؛ ببینید؛ بیان آخر، یک وقتی شما می‌آید آن اشکال‌ها را می‌کنید می‌گویید آقا، این فعل خارجی؛ این اصلاً مبتلابه امر شارع نیست. این‌ها مسقطات امر شارع است. شارع امرش مال چه؟ عنوان سوره است، عنوان ...، آن‌ها است. آن هم امر رفته روی این عنوان بنحو صرف الوجود در این بازه زمانی بین الحدين.

س: فلذا رُفِع النسيان نیستی تو اصلاً.

ج: آن وقت حالا شما یک آنی فراموش کردی در فرد فراموش کردی، آن یک بیان آخری بود. آن خودش یک بیان بود دیگه، کسی آن‌جوری بیان کند که آقای صدر

س: کسی بخواهد آن حرف را بزند باید این را بگوید...

ج: که آقای صدر، آقای صدر حرفش همین بود. جواب آقای صدر این بود که

س: وجه عقلاء که می‌گویند رُفِع صدق نمی‌کند در مورد کسی که استیعاب ندارد درحقیقت... باید این باشد و الا اگر بخواهد روی فرد ببرد نسیان که صدَق....

ج: خب پس این یک وقت....

س: یعنی با غمض عین از این اشکال؟

ج: بله، بله، بله، یک اشکال آخری است دیگه.

س: درست است

س: ما نمی‌توانیم بگوییم یک اشکال آخری است

ج: نه، این اشکال آخری است.

س: اگر اشکال آخری است چه وجهی دارد؟

ج: قائل در قبال آن بیان که آن بیان هم نقل می‌کند و این‌ها؛ حالا یک بیان آخر،

س: ریشه‌اش به همان است. روحش همان است و الا چیز دیگر نیست.

ج: خیلی خب، حالا

س: و الا حرف بلا دلیل است. و الا اصلاً حرف بلا دلیل است. چه کسی گفته که صدق نمی‌کند؟ اگر روی فرد برود صدق می‌کند... یک لحظه نسیان هم خواسته همان وقتی که قنبد را بریزد آن وقت که یادش رفته ثبت نسیان، الا این‌که بگوید به طبیعت بین الحدين خورده که آن وقت صدَق

ج: نه، بیان این بود. ببینید؛ می‌گوید ما باید روی چی ببریم؟ روی تکلیف ببریم. مگر تکلیف فراموش شده؟ اصلاً جزئیت و شرطیت و این‌ها که گفتیم این‌ها نیست. تکلیف مولا، شما تکلیف را قبلاً می‌دانستید، بعداً هم می‌دانید، یاد می‌آید. پس تکلیف که نسیان... تکلیف خب یک لحظه‌ای غافل از تکلیف شدی، مگر این تکلیف برداشته شده؟ حالا فرض هم بکنید که در آن زمان چیز تکلیف نباشد. ولی بعدش که هست.

س: بله دیگه

ج: پس شما تکلیف را نمی‌توانی نفی کنی، بعد این را که تکلیف را نمی‌توانی نفی کنی این را هم تعذیب می‌کنیم، به چی؟ می‌گوییم ببین! توی عرف هم اگر به نوکری مولا این‌جوری بگویند این‌جوری است.

س: دلیلش چیه؟ بی‌دلیل این این فهم؟ یا نه، دلیل دارد؟

ج: بله؟

س: این فهم بی‌دلیل است؟ این فهم بدون صدق ... مع صدق نسیان می‌گویم من این‌جور نمی‌فهمم. این‌که خیلی بعید است. می‌گویم با این‌که من می‌دانم صادق است نسیان بر من ولی رُفَع بر من صدق نمی‌کند. این خیلی تعدی محمول از، حکم از موضوعش است که موضوع هست حکم نمی‌آید روی آن

ج: نه، ببینید! نه،

س: قطعاً باید وجهش همان باشد یا وجه دیگری بفرمایید که وجیه باشد.

ج: ببینید! گاهی ما به فهم عرف و رفتار عرف تمسک می‌کنیم ولو وجه آن را ندانیم. می‌گوییم این‌ها مخاطب هستند، این‌ها با شارع سروکار دارند، با مولا سروکار ...، این‌ها این، شارع هم می‌داند این‌جوری است.

س: خب سؤال می‌پرسیم...

ج: حالا چرایش را هم نمی‌داند.

س: ما سؤال می‌پرسیم.

ج: چرایش را نداند.

س: می‌گوییم این عرف وقتی ... به این‌که من صَدَقَ علی النسیان بعث به فرد، التفت الی هذا المصداقیه که من مصداق ناسی شدم. این عرف را شما چه جور شما می‌توانید ملتزم بدانید؟ یک وقت هست غافل از این عرف است که اصلاً از او هم بررسی نمی‌فهمد، یک وقت نه، عرف یکی عرف دقیق است که التفت به این مطلب

ج: خب که چی؟

س: که می‌فهمد که نسیان آنّا مایی داشتم و حکم هم به قول شما از ... طبیعت نرفته، اگر این را ملتزم بشوید که حکم رفته روی فرد، من هم ملتفت به این هستم که فرد ناسی بودم چه‌طور می‌توانید بگویید ملتزم نمی‌شود به این‌که رُفَع بر آن صدق می‌کند. می‌گوید رُفَع برای من نیست. این چه جور می‌توانید این ادعا را اثبات کنید؟

ج: خب ما حرفی که داریم عرض می‌کنیم این‌جا همین است. داریم عرض می‌کنیم که تا رُفَع النسیان را چه جور معنا کنیم؟ اگر رُفَع النسیان را بگوییم؛ شارع دارد با این حدیث رفعش چه‌کار می‌کند؟ با این حدیث رفع آن‌جایی که تکلیف فراموش می‌شود یا آن‌جایی که در مقام عمل شما چیزی را فراموش می‌کنی؛ می‌گوید من این را برداشتم.

س: یعنی اختصاص به تکلیف ندارد.

ج: ندارد. می‌گوید من این را برداشتم برای این‌که، مثل بلی قد رکعت، مثل قاعده تجاوز، مثل قاعده فراغ که لسانش این است. می‌گوید این انجام ندادن تو را برداشتم. آن‌جا معنایش همین است دیگه، لازمه‌اش ...، بلی قد رکعت یعنی با این‌که واقعاً رکوع نکردی من می‌گویم رکوع کردی درست؟ یا در آن‌جا می‌گوید که أنت حين العمل أذكر؛ پس انجام دادی. این‌جا هم می‌گوید آقا؛ رُفَع النسيان؛ شارع دارد می‌گوید من نسیان را برداشتم به این معنا است. اگر کسی این‌جوری معنا ...، شما اگر باید اشکال کنید می‌گویید این معنا غلط است.

س: یعنی اختصاص به تکلیف ندارد. هر جایی که کار مولوی باشد که رفع؛ قابل صدق باشد

ج: شارع می‌خواهد این را....

س: این بیانات را حاج آقا، قبلاً شنیدیم، فهمیدیم. ما الان اشکال‌مان این است. این بیان اخیری که الان فرمودید؛ که عبد وقتی که در بعض وقت ناسی است، استیعاب نسیان ندارد فی کل الوقت؛ عرف می‌فهمد که رُفَع برای من نیست بلکه باید بروم آب قنبد را دوباره آبش را بگذارم داغ شود، قنبد بریزم، آبگوشت را با قنبد به مولا بدهم. سؤال ما این است. می‌گوییم وجه این بیان چیزی نیست الا این‌که نسیان روی طبیعت است و چون روی طبیعت و حکم است به نسیان بعضی از احوال و آئینه صدق نمی‌کند بلکه باید در کل آئینه ناسی باشد و من کل آئینه ناسی نبودم. الا این وجه وجهی برای این فرمایش پیدا می‌کنید شما بفرمایید. ما اشکال ما این بود. بله، اشکال دیگر که ما رُفَع را این‌طور می‌فهمیم که بلی قد رکعت هست، مولوی است، مولا می‌تواند این کار را بکند؛ آن‌ها را من کار ندارم. این بیان را اشکال کردیم. گفتیم این بیان مبنایش اگر آن است کل مدعا را ثابت می‌کند شما هم قبول فرمودید. و غیر از این می‌فرمایید نه، این بیان مستقل است، ما این را درک نمی‌کنیم. چه‌طور مستقل است؟ این روحش به همان حرف برمی‌گردد.

ج: نه، اگر ببینید؛ بیان، اگر بیان این باشد که عرف...

س: ولو مستندش را هم بدانیم حتی، مستند ما فهم عرف است ولو مستندش را هم می‌دانیم. عرف خودش یک دلیل جداگانه است

س: طوری نیست، عیبی ندارد، یک ... بوده، مشکلی ندارد، عیبی ندارد، مشکلی ندارد. پس وقتی مستند آن‌طوری است مثل اجماع مدرکی می‌ماند.

س: نه، نه

س: اجماع هست اما مستند مدرک است

ج: نه

س: ...

س: عرف خودش دلیل است

س: که من عرف را اگر این طوری می فهمد، به او هم بیرسم چرا این طور فهمیدی می گوید مستنداً الی این که نسیان رفته روی ...

س: باشد. باز هم کار به عرف نداریم

س: می شود مثل اجماع مدرکی، پس اجماع مدرکی ... مستند قرار می دهید در ازاء مدرک؟ این هم قرار را بدهید

س: نه، آن جا ...، عرف خودش دلیل مستقلى است

س: با نه گفتن هم به اثبات عقل می شود اثبات ...

س: عرف خودش دلیل مستقل است

س: چیزی که مستند دارد چه چیز دلیل مستقل؟

س: باشد، ... اشکال ندارد. مثل سیره می ماند

ج: اگر این جور تقریب می کنند کلام را یک وقت که ما مجموع این داده های شرعی به عید، از یک طرف گفته صلّ با این مثلاً با این است. از آن طرف هم به او گفته رُفع النسیان و رُفع ما استکروهوا علیه، این داده های شرع به مردم است. ما می بینیم این مردم نمی آیند به حدیث رفع تمسک کنند. خودشان را ملزم می بینند به این که اگر در پاره ای از وقت فراموش کردند آن عمل را باید اعاده کنند.

س: یعنی کأَنّه سیره شان است دیگه؟

ج: یعنی فهم شان از این این است، از این داده هایش، از این حرف هایش فهم شان این نیست که نه، دیگه تو مسئولیتی نداری و چون مخاطب به این کلمات عرف هستند و شارع نمی تواند، خطاب کند به عرف چیزی که آن ها چیزی از آن می فهمند و او اراده کند چیز آخری را، پس بنابراین ولو شما بخواهید بحسب جمود بگویند معنای چیز دیگری است مقبول نیست. همین که عرف دارد می فهمد مقبول است. چون مخاطب این ها هستند

س: ...

ج: حالا همین، حالا همین، می گوید بین؛ عرف این جوری می فهمد. به دلیل این که اگر یک نوکری فرض کند، یک مولای عرفی هم فرض کند، این جوری به او بگوید، بعد خودش را ملزم می کند برود آبگوشت آن جوری درست کند. همین آدم ها از حرف شارع هم همین جور دارند می فهمند دیگه

س: ولو مستند را بدانیم

ج: ولو مستند هم بدانی یا ندانی.

س: همین است دیگه، حلش همین است

س: حلی نخواستیم از شما که حل کنید. ما حرف مان این بود گفتیم آقا! بحث علمی وقتی می کنید

س: خب می‌شود جزء

س: ریشه‌شناسی می‌کنید یا نمی‌کنید؟

ج: نه،

س: آیا می‌گویید این ...

س: نمی‌کنیم

ج: من اصلاً عقلم به آن جاها نمی‌کشد

س: ما می‌خواهیم ریشه‌شناسی کنیم. می‌گوییم

ج: نه، من عقلم به آن جاها ...

س: ... با دوتا دلیل است. ریشه‌شناسی هم بکنید دوتا دلیل است

س: الحمدلله، تا حالا که قبول نمی‌کردی، حالا قبول کردید به سلامتی که ریشه‌اش یکی است

س: نه، نه

س: حالا قبول کردید ریشه‌اش غیر این نیست

س: باز هم دوتا دلیل است

س: ...

س: نه، نه

س: ... که قبول کردی

ج: فرق دلیل لمی و اینی است. دلیل اینی از پایین می‌آید می‌بینیم چنین چیزی را داریم می‌بینیم. حالا لمش را هم کشف بکنیم یا نکنیم

س: اصلاً حد وسط عرف است حالا ولو لمش ...

س: کسی التفات پیدا کند

ج: اما لم این است که از بالا می‌آییم. یعنی لم را کشف کردیم به این می‌رسیم.

س: آن وقت می‌شود دوتا دلیل.

س: قبل از این که عرض بشود شما می‌فرمودید این بیان آخری است

ج: بیان آخر است دیگه.

س: بیان آخر دوتا می‌شود دیگه، دوتا دلیل می‌شود

س: مبتنی بر او نیست، مبتنی بر او نیست. حالا می‌گویید نه، مبتنی بر آن است اما خودش هم یک دلیل مستقل... ندارد

س: نه، نه، همان حرف اول

س: ... بفرمایید، مشکل ندارد.

س: همان حرف اول

ج: بله، منتها اگر شما این جور تقریر می‌کنید؛ یعنی می‌خواهید این را بگویید، دیگه این‌که بگویید نرفته جزئیت و این‌ها مال ما نیست و فلان و این‌ها؛ نمی‌خواهد. و باید به تکلیف بزنیم نمی‌خواهد. از اول بیا این جوری بیان بکن.

س: توی آن بیان دیگر احتیاج به این‌ها نیست.

ج: این مقدمه مستدرک است در این بیان، احتیاجی به آن نداریم ما

س: شما لِمَ مطلب‌تان همین است. لِمَ که می‌گوید لِمَ ادرك این جوری

س: لفهم العرف؛ همین

س: لِمَ، نه ببینید؛ لِمَ، وقتی می‌خواهید اثبات کنید مطلب ... می‌گویید لِمَ، این جا لِمَ این است که حکم رفته روی ... باید این لِمَ را بگویید. اگر لِمَ را نگویید صرف الادعا و ...

س: نه، نه، حد وسط شرعی‌مان عرف است

س: من این جوری فهمیدم. طرف می‌گوید خب من این جور که تو می‌فهمی و تا دلیل نیاوری پس نمی‌توانی علمی اثباتی کنی، لِمَش این است. متمم این است، ما مقوّم شمائیم. ما داریم شما را چیز می‌کنیم، حالا شما دوست دارید بگویید نه هر دوتا خراب است، غلط است، نه

س: حد وسطش فهم عرف است. اگر هم گفتند لِمَ می‌گوییم لان العرف ...

س: بفرمایید

ج: مثل سیره عقلاء می‌ماند دیگه، سیره عقلاء ولو مدرکش نمی‌دانیم چیه، خیلی از عقلاء هم خودشان هم

س: مدرکش را نمی‌دانیم ولی سیره اگر مدرکی باشد اصل مدرک ...

ج: نه،

س: مثل اجماع می‌ماند. اجماع وقتی مدرکش هست اخذ به مدرک می‌کنیم، معتبر مدرک است

ج: نه، نه، نیست. ولو مدرک باطل باشد، روی احساسات و اهویه باشد

س: باطل باشد که

س: مدرک ندارد که

ج: آقا عزیز! اگر (در سیره آقای صدر هم تصحیح کردند) اگرچه مدرک آن‌ها مدرکی است اهل عرف؛ یک حرف باطلی باشد

س: مدرک باطل که باطل است. مدرک ...

ج: نه آقا؛ صبر کنید! نمی‌کنید که، ولی این در مرئی و منظر معصوم؛ این عمل خارجی دارد انجام می‌شود.

س: اولاً که سیره یک حرف است، حجّت سیره ربطی به مقام ندارد. این‌جا فهم عرف است که می‌گویید عرف این‌گونه می‌فهمد. من از شما می‌پرسم عرف که یک دفعه به قول شما یک چیز را ورنه قلمبند فهمش که....

ج: عجب است واقعاً از حضرت‌عالی..

س: فهمش علت دارد، علتش هم این است. حالا شما نمی‌خواهید این را قبول کنید.

ج: شما بله، قبول ...، چون باطل را قبول نمی‌کنیم که، ببینید؛ مثل این می‌ماند که شما با یک جمعی دارید حرف می‌زنید. یک واژه‌ای را به‌کار می‌برید. این واژه مثلاً به عربی دارید صحبت می‌کنید. این‌ها فارسی زبان هستند، همان واژه عربی را شما به‌کار می‌برید و می‌دانید معنای این واژه یک چیز دیگری است. ولی این‌ها دارند از این واژه غلطاً معنای دیگری می‌فهمند. شما هم نصب قرینه نکنید. این‌جا باید گفت کلام شما معنایش چیه؟ همین است که این‌ها دارند می‌فهمند.

س: بله

س: همین که می‌فرمایید غفلت عمومی وقتی باشد

ج: ولو غلط است

س: بله، بله

ج: درست؟ حالا این‌جا حرف سر همین است. اگر

ج: صبر کنید! صبر کنید!

س: این‌جا سؤال می‌پرسم از شما، ... چرا این‌طور می‌گویید که این فهمش حجت است؟ به خاطر این‌که می‌گویید، تفسیر می‌کنید می‌گویید وقتی من می‌دانم که این‌ها این‌گونه می‌فهمند علت این فهم را، لم مطلب را می‌گوییم. خیلی خب؛ این‌جا می‌گوییم لم مطلب را بگویید

ج: نه، نه

س: چرا؟

ج: نه، نه، آن‌جا از بابا این است که ولو روی احساسات و دلیل غلط؛ آن‌ها نه‌جوا هذا

المنهج در مرئی و منظر مولا...

س: دلالتش غلط نیست. دلالت به مدلول شده ولو این که مدلول وضعی نباشد. مدلولش را آن ها ... دلالت هست، دلالت غلط نیست.

ج: آن جا می گویم سکوت شارع در مقابل این عمل کاشف است از این که راضی است اما نه به آن دلیلی که آن ها استناد کردند. این کار درست است.

س: ولو مستند غلط و باطل است

ج: بله، این کار درست است. آن جا این جوری می گویم. یا از باب امر به معروف و نهی از منکر می گویم یا از ابواب دیگر که، ادله ای که در آن جا گفته شد

س: همان حرفی که امام توی خلط اعتبار و حقیقت می زند دیگه، خیلی موقع ها مدرک عرف خلط اعتبار و حقیقت است. ولی باز هم درست است

ج: بله، می شود. این یک مطلب است. در این جا استدلالش چیز دیگری است و آن این است که شارع می بیند وقتی که او حرف را زد و این حرف هم زد؛ عرف این جوری تلقی می کند.

س: خود فهم عرف هم حد وسط است.

ج: دارد با این ها حرف می زند. می فهمد که این ها با آن حرف شان؛ رُفع انسیانی که می گوید؛ آن ها از آن نمی فهمند که؛ یعنی عملی درست است

س: می فهمند که باید بروی اعاده بکنی

ج: این جوری می فهمند. هیچی هم نگفته، خب این از این راه می گویم که این جوری. حالا کلام در این است که واقعاً در عرف این جوری است؟ یعنی واقعاً عرف رُفع النسیان را که می شنوند این جوری معنا می کنند؟ حقیقت مطلب این است؟ یا این که نه، می گویند به ما گفته ما نسیان را برداشتیم، فراموش کردی کأنه آوردی، آن تقریب، شما قرینه ای بیاوری برای این که آن تقریب غلط است، می گویی خارج از فهم عرف است. و اما مواردی که مثل نمی دادم عقد انقطاعی و این ها در آن جا؛ خب بعضی چیزها مثل معاطات، می گویم در نکاح معاطات جاری نیست. این ضربه ای به معاطات نمی زند. برای این که نکاح یک خصوصیتی دارد. شارع ممکن است معاطات را در این جا نپذیرفت. در مورد عقد انقطاعی من الان یادم نیست که روایت داریم یا نداریم، روایات داریم یا نداریم. در بعضی جاها ممکن است ما یک دلیلی داشته باشیم که بله، حضرت می فرماید که اگر ذکر ... باطل است. خب این خودش مخصص رُفع النسیان می شود. ممکن است یک جایی شارع حدیث رُفع نسیان هم قابل تقیید و تخصیص است دیگه

س: ... سایر عقود هم می خواهد بگوید. فقط عقد انقطاعی را نمی خواهد بگوید. می خواهد بگوید به طور کلی توی عقود من اگر یک چیزی یادم رفت نمی گویند عقدت درست است، این جا باید یک قرینه عامه ای اقامه کنیم که در باب عقود عرف آن رُفع النسیان را این جا تطبیق نمی کند حالا به هر بیانی

ج: نه، آن جا هم اگر.....

س: چون بقیه عقود هم واقعاً همین طور است

ج: نه، نه، همه‌ی عقود مثلاً چی؟

س: مثلاً توی بیع هم اگر من یک چیزی را از شرایط بیع قبول ... نمی‌گویم بیعت درست است که

ج: مثلاً چی؟ شرایط بیع چی؟

س: مثلاً فرض کنید که آقا، من یادم رفت که نباید مجهول باشد مبیع، بگوید حالا یادت رفته بود پس بیع تو درست است، این طور که نمی‌گویند که، می‌گویند نه، بیع مجهول بوده ولو تو یادت رفته، مبیع مجهول بوده، می‌گویم باطل است دیگه، توی عقود ظاهراً به‌طور کلی این طوری است که رُفع النسیان را تطبیق، حالا به چه وجهی تطبیق نمی‌کنند باید یک قرینه عامه پیدا کنم

ج: خب تخصیص خورده.

س: می‌گویم باید یک قرینه عامه نه عقد انقطاعی فقط

ج: حالا نه، در عقد انقطاعی ترکیز شده و الا؛ حالا عربیّت مثلاً گفتیم شرط است در فلان جا...

س: یادش رفت

ج: یادش رفته، یا مثلاً نذر باید به این شیوه خاص بگوید. آن شیوه را یادش رفته مثلاً

س: نمی‌گوید نذرت درست است.

ج: مثلاً، محقق شده یا نشده؟ خب این هم... در نتیجه، نتیجه بحث الی هنا این شد که این که ما به‌خصوص حالا در مورد بحث ما امر، اگر آن اطلاق دلیل واجب وجود دارد که این صورت اولی بود و رُفع النسیان هم ما گفتیم که برمی‌دارد و حاکم به دلیل جزئیت و شرطیت است. خب دیگه در حالت نسیان نیست. حالا در مستوعیش واضح‌تر است، در غیر مستوعیش هم بعید نیست گفته بشود. فلذا است که این که به ضرس قاطع بخواهیم بگویم که باید اعاده بکند؛ این محل اشکال است منتها مطابق احتیاط که مسلّم هست. محل تأمل است که ما بخواهیم بگویم که به ضرس قاطع باید اعاده به قضا بکند.

بعد محقق خوئی قدس سره در ذیل صورت ثالثه و رابعه را هم بیان می‌کنند. بعد یک مطلبی دارند که در پایان که این مربوط می‌شود به؛ جایش این جا است ولی ایشان در پایان گفته، حالا ما همان صورت ثالثه و رابعه را هم عرض می‌کنیم طبق مشی ایشان و ان شاء الله آن مطلب را هم عرض خواهیم کرد.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين.